

تنبيه بدنى كودكان در پرتو سياست جنايى حكومت دينى

محمد مهدي انجم شعاع

دكتورائى حقوق جزا و جرم شناسى از دانشگاه تهران

چكیده

در نظام جمهورى اسلامى ايران كه ولايت مطلقه فقيه بر تمام ارگان و شوؤن آن حاكم است، نظرات مقام رهبرى به صورت مستقيم در تعيين سياست جنايى براى مقابله و پيشگيرى از انحرافات اخلاقى و رفتارى (به عنوان بخشى از سياست‌هاى كلى نظام) و به صورت غيرمستقيم در تصويب قوانين موافق و منطبق بر موازين شرعى ايفائى نقش مى‌كند. تاديب و تنبيه كودكان به عنوان جزئى از سياست جنايى، در آموزه‌هاى فقهى اسلام، به عنوان حقى براى اولياء به رسميت شناخته شده و قوانين مصوب نيز بر آن صحنه گذاشته است؛ در عين حال، محدوديتهايى همچون رعايت حد متعارف و مصلحت، شرط اعمال اين حق دانسته شده كه تاثير به سزايى در تعديل آن و حمايت از كودكان دارد. تاديب كودكان بزهكار از طريق دادگاه‌هاى اطفال و كانون‌هاى اصلاح و تربيت، از جمله تمهيداتي است كه به نظام‌مند كردن سياست جنايى مقابله با رفتارهاى نابهنجار كودكان و در واقع جايگزينى تنبيه بدنى و رفتارهاى خشن با عكس‌العمل‌هاى رسمى كنترل شده منجر مى‌گردد. از منظر فرامرزى، الحاق مشروط جمهورى اسلامى ايران به كنوانسيون حقوق كودك ميتواند شبهه مغايرت قوانين داخلى و نظرات فقهى ناظر به موضوع، با مقررات بين‌المللى را ايجاد نموده و تعهدات جهاني كشور را زير سؤال ببرد. مطالعه اين موضوع، علاوه بر توضيح جايگاه قانونى و شرعى تنبيه بدنى كودكان، موضع نظام حقوقى جمهورى اسلامى ايران را در قبال اين سند مهم بين‌المللى پيش از پيش آشكار مى‌نمايد.

واژگان كليدى: تنبيه بدنى؛ تاديب؛ حقوق كودك؛ كودكان بزهكار؛ كنوانسيون حقوق كودك.

مقدمه

برخى از دانشمندان غربى، حكومت مذهبي را از نوع حاكميت يا جريان فكرى توتاليتار (تام‌گرا) دانسته‌اند كه در آن، دولت مذهبي تحت تاثير همه جانبه آموزه‌هاى قرار دارد كه رهبران دينى و علمائى اديان براى تبیین سياست و اداره جامعه، طبق اصول و ارزش‌هاى دينى ارائه مى‌كنند. در اين نگاه، حكومت مذهبي كه «از قبول اصل غيرمذهبي بودن دولت و حقوق خوددارى مى‌ورزد» (دلماس مارتى، ۱۳۸۱، ص ۷۶)، همواره به تشديد كنترل دولت بر پاسخ به پديده‌هاى مجرمانه

(جرم - انحراف) گرایش دارد. هرچه دایره اقتدار رهبران دینی در جامعه دارای حکومت مذهبی وسیع‌تر باشد، آموزه‌های دینی ارائه شده از سوی آنها، نقش پررنگ‌تری در ابعاد مختلف سیاست اجتماعی دولت ایفا می‌کند؛ از جمله، سیاست جنایی، که در واقع انتخاب روش برای مقابله و پیشگیری از پدیده بدکاری (جرم، انحراف) است، به اشکال مختلف تحت تاثیر نظری و عملی آموزه‌های دینی و نظرات علمای مذهبی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، «برای باورمندان جامعه اسلامی تحت حاکمیت مذهب، مذهب نه فقط بالای قانون بلکه به وجود آورنده آن است» (حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۳، ص ۴۶). در این نگاه، که به تعبیری با اکتفاء به معلومات ناقص از تعالیم و حقوق اسلامی حاصل شده (حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۳، ص ۴۶، پاورقی)، حاکم دینی قدرت مطلقه را در دست دارد و تعیین جرایم و مجازاتها بر اساس امر و نهی و تشخیص فردی اوست که در این صورت اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها جایگاهی نخواهد داشت (دلماش مارتی، همان ص ۷۷).

در صحنه بین‌المللی نیز، هرگاه که نظام حقوقی چنین حاکمیتی، برای تفاهم و تعامل با سایر نظام‌های حقوقی، اصول مشترکی را به شکل اعلامیه‌ها، عهدنامه و کنوانسیون می‌پذیرد، اختیارات جامعه جهانی را در تصویب مقرراتی الزام‌آور یا اختیاری برای هماهنگی دولت در پاسخ به پدیده‌های نابهنجار به رسمیت می‌شناسد. و در نتیجه، مقررات حقوقی بین‌المللی را تا آنجا که تعارض یا تزامنی با آموزه‌های دینی ندارد، برای پاسخ به رفتارهای نابهنجار می‌پذیرد. در چنین جامعه‌ای، پاسخ رسمی به رفتارهای نابهنجار کودکان نیز، مسلماً تحت تاثیر سیاست جنایی ملهم از آموزه‌های دینی قرار می‌گیرد و نظام حقوقی این جامعه راه‌هایی برای سامان‌دهی و کنترل مدنی و کیفری این رفتارها ارائه و اعمال می‌کند.

نظام جمهوری اسلامی با تکیه بر ولایت مطلقه فقیه همراه با شرکت دادن مردم در تصمیم‌گیری‌های اساسی و پذیرش قانونگذاری پارلمانی، دقیقاً منطبق بر چنین قسمی از حکومت نیست؛ در عین حال از جهت تأثیر آموزه‌های دینی بر سیاست جنایی، وجوه مشترکی با یک نظام انتگریته (حکومت تام‌گرای مذهبی) دارد. ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران نشان‌دهنده این واقعیت است که اقتدار مطلق حاکم دینی تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه، با انحصار جرم‌انگاری به تصویب قانون در مجلس شورای اسلامی، توانسته است با قانونگذاری عرفی در قوه مقننه همزیستی داشته و در نتیجه، اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها، مراعات شود. به این ترتیب، سیاست جنایی این حکومت دینی در سامان‌دهی شیوه‌های رسمی پیشگیری و مقابله با رفتارهای نابهنجار، در قالب

مقررات مصوب قوه مقننه نمایان شده است. در موضوع این نوشتار، از آنجا که آموزه‌های دینی، تنبیه بدنی کودکان را به شکل محدود تجویز کرده، پاسخ حکومت دینی به رفتارهای ناپه‌نجا آنها در قوانین منطبق بر احکام شرعی متبلور شده است. چنین پاسخی، «جزیی از مجموعه روش‌هایی [است] که به وسیله آن، بدنه اجتماعی (هیأت اجتماع) پاسخ‌های [رسمی و غیر رسمی] خود به پدیده مجرمانه [در مفهوم جرم شناسی] را سامان‌دهی می‌کند» (حسینی، سیدمحمد، همان، ص ۲۷). با این نگاه، در صدد آنیم که موقعیت تنبیه بدنی کودکان را تحت تأثیر سیاست جنایی چنین حکومتی مورد مطالعه قرار دهیم.

فصل اول: تنبیه بدنی کودکان در آموزه‌های دینی

تأدیب و تنبیه کودکان، قبل از اینکه در مقررات مدون امروزی در سطح دنیا مورد توجه قرار گیرد، در احکام فراگیر فقه شیعه جایگاه خود را یافته است. بنا براین قبل از بررسی موقعیت آن در نظام حقوق کیفری و مدنی جمهوری اسلامی ایران که تحت تأثیر سیاست جنایی ملهم از آموزه‌های دینی است، نگاه مستقلی به برخی احکام شرعی آن خواهیم افکند.

۱- عدم مسئولیت کیفری اطفال

اندیشه مبارزه با رفتارهای ناپه‌نجا در جوامع مختلف انسانی و تاریخ تحولات آن دچار دگرگونی‌هایی اساسی شده است. به طور خلاصه می‌توان گفت در ابتدایی‌ترین شکل برخورد با رفتارهایی که بعدها جرم و انحراف نامیده شد، نفس رفتار و نتایج حاصل از آن مورد توجه قرار گرفت. در این زمان، توجهی به عامل رفتار نمی‌شد و وضعیت او از حیث مسئولیت و قابلیت سرزنش اهمیتی نداشت؛ به گونه‌ای که نه تنها انسان‌های ناکامل، بلکه حیوانات و اشیاء هم مشمول عکس‌العمل‌های سرکوبگر بزه‌دیده یا هیأت اجتماع قرار می‌گرفت (پرادل، ۱۳۸۱، ص ۱۹).

تحول مهم و گذار از این مرحله، مدیون توجه بنیان‌گذاران حقوق کیفری به عامل رفتارهای ناپه‌نجا است. بدین ترتیب، در مرحله‌ای دیگر، عامل انسانی این رفتارها مورد توجه قرار گرفت. پذیرش مسئولیت اخلاقی و متعاقب آن، قابلیت سرزنش برای انسان‌ها، در کنار توجه به تفاوت‌های آنها، منتهی به گروه‌بندی افراد از جهت امکان تحمیل مسئولیت کیفری بر آنها شد (پرادل، همان، ص ۲۲). در نتیجه، اطفال که به دلیل عدم رشد و تکامل عقلانی فاقد مسئولیت اخلاقی شناخته شده بودند، از مسئولیت کیفری نیز مبری دانسته شدند (اردبیلی، ۱۳۸۲، جلد دوم،

ص ۱۱۱)؛ اما با توجه به تدریجی بودن رشد عقلانی انسان، آیا می‌توان همه اطفال را به بهانه عدم مسئولیت کیفری، به طور کلی از هر گونه اقدام اصلاحی - تأدیبی معاف دانست؟

۲- مسئولیت نسبی اطفال ممیز

عدم مسئولیت کیفری اطفال، با همه اختلاف نظری که در تعریف طفل و سن بلوغ دیده می‌شود، امری مورد توافق و پذیرش همگانی است. در عین حال، حصول رشد عقلانی و قابلیت پذیرش مسئولیت رفتارها، امری دفعی نیست که ناگهان در انسان ایجاد شود. کودکان در طول سالیانی چند، به مرور قادر به درک خوب و بد اعمال و نتایج آنها می‌شوند. نگاهی واقع‌بینانه به این موضوع، مقتضی آن است که میزان مسئولیت قابل انتساب به ایشان نیز متفاوت باشد. از اینجاست که سیاست جنایی، عکس‌العمل‌های متفاوتی را برای مقابله با رفتارهای نابهنجار اطفال در سنین مختلف پیشنهاد می‌کند که بخشی از آن، تدابیر پیشگیرانه و تأمینی و تربیتی است. برخی از این تدابیر تأمینی و تربیتی، خصوصیات نزدیک به تدابیر سرکوبگر (مجازات‌ها) دارند و در عمل مشابهت زیادی با کیفرها پیدا می‌کنند؛ امری که یکی از ادله قائلین به وحدت اقدامات تأمینی و مجازات‌هاست (اردبیلی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۲۳).

مطالعه تحولات حقوق کیفری و مکاتب مختلف آن در قرون گذشته، نشان می‌دهد که توجه به این مهم و پذیرش عدم مسئولیت و یا مسئولیت متفاوت برای کودکان، در جوامع غربی، زمان زیادی را مصروف داشته است. با این همه، دین اسلام از همان ابتدای ظهور، و قرن‌ها پیش از مکاتب بشری، به عدم مسئولیت کیفری اطفال توجه داشته و در عین حال اطفال ممیز را مستوجب برخی ضمانت‌اجراهای تنبیهی و بعضاً دارای ماهیت کیفری دانسته است.

۳- تجویز تنبیه بدنی طفل ممیز

آنچه در اینجا مورد توجه است، دیدگاه رهبران دینی اسلام در مقابله و پیشگیری از رفتارهای اطفالی است که علی‌رغم تشخیص نسبی حسن و قبح برخی رفتارها، هنوز به آن درجه از رشد عقلانی که بتوان مسئولیتی کامل، همانند افراد بزرگسال بر آنها تحمیل کرد، دست نیافته‌اند. در عین حال، رفع کلی مسئولیت از آنها و آزاد گذاشتن آنان برای رفتارهای دلخواه، علاوه بر خسارات اجتماعی حاصل از رفتارهای نابهنجار، موجب شکل‌گیری نادرست اندیشه ایشان درباره امکان تخطی از ارزشها و دست‌یازیدن به تخلفات خواهد شد. اینجاست که دین اسلام تنبیهاتی را

برای تفهیم قبح برخی از رفتارها و نقض ارزشها، برای اطفال ممیز تجویز نموده است. بی تردید خشونت نسبت به کودک، با عزت‌مندی او ناسازگار بوده و مسلماً اصل بر عدم جواز تنبیه بدنى اطفال است. به همین جهت، دین اسلام تا حد ممکن و جز از سر ناچارى، اولیاء و سرپرستان را از تنبیه جسمانى کودک پرهیز داده است (بافکار، ۱۳۸۷). با این همه، در مواردی استثنائاً اجازة این تنبیه داده شده و به قولی، موارد جواز عبارتست از: ۱- تنبیه ولى نسبت به فرزند، ۲- تنبیه ولى نسبت به یتیمی که تحت سرپرستی اوست، ۳- تنبیه معلم نسبت به شاگرد (آهنگران، بی‌تا). و مورد چهارم را نیز باید تنبیهاتى دانست که حاکمیت در مورد اطفال بزهکار، در قالب پاسخ‌های رسمی به هنجارشکنی آنها اعمال می‌کند. البته جواز تنبیه بدنى در همین موارد منصوص و استثنایی هم مشروط به این است که تنبیه بدنى با هدف تأدیب و تربیت صورت گیرد و ایراد ضرب و صدمه بدنى که ناشی از خشم، در مقام انتقام و کینه توزی و مانند آن باشد، از مصادیق تنبیه بدنى شمرده نمی‌شود و طبعاً همانگونه که از شمول مفهوم واژه «تنبیه» خارج است، مشمول مباحث این نوشتار هم نیست. «علاوه بر این، محدودیت سنی هم مطرح است و آن اینکه کودک در سنی باشد که قدرت تشخیص او {نسبتاً} کامل شده باشد» (آهنگران، همان).

هرچند در متون فقهی و تدوین کتب احکام، کمتر به نظم ساختاری و تفکیک موضوعات مختلف توجه شده، لکن مواردی از جواز تنبیه بدنى کودکان ممیز در بخش‌های کفری فقه شیعه دیده می‌شود. این موارد عمدتاً از روایات و مصادیق خاص منقول از معصومین علیهم‌السلام یا سیره عملی ایشان اخذ شده است. از جمله مصادیقی که در بیان فقهاء عظام وجود دارد می‌توان به تأدیب طفل مرتکب سرقت، با خراشیدن نوک انگشتان تا جاری شدن خون آنها (الجبعی العالمی، زین الدین - شهیدثانی، جلد دوم، ص ۳۷۵)، تعزیر طفل مرتکب زنا یا لواط (شهیدثانی، همان، ص ۳۶۲) و قذف (شهیدثانی، همان، ص ۳۶۶) اشاره کرد. در اینجا با توجه به سعه مفهومی تعزیر، تنبیه بدنى می‌تواند نوعی از آن باشد (معرفت، ۱۳۶۵، ص ۹۹). به کار بردن واژه تعزیر از سوی برخی از فقهاء عظام می‌تواند نمایانگر این باشد که ایشان، تعزیر را دارای آن گونه مفهوم وسیعی دانسته‌اند که تنبیه بدنى طفل بزهکار را هم شامل شده است؛ در عین حال، برخی از صاحب نظران، از احادیث وارد شده در این باب، چنین استفاده کرده‌اند که بهتر است این تنبیه، تنبیه بدنى نباشد، بلکه از عواطف کودک استفاده شود (بافکار، همان).

از این گونه مثالها در بیان فقهاء متقدم و متأخر مکرر دیده می‌شود. در صورتی که از لفظ گرایی و مصداق محوری فاصله گرفته و به مفاهیم و مصالح نهفته در احکام توجه شود، فلسفه این تجویز، در همه رفتارهای نابهنجار و مضر به حال افراد و هیأت اجتماع جاری است و با استفاده از آن میتوان مقرراتی برای مقابله با برخی از رفتارهای نابهنجار دیگر هم وضع کرد. به عبارت دیگر، اذن شارع در تعزیر و تأدیب اطفال خطاکار که در لسان فقهاء بیان شده، میتواند مبنای اختیارات حاکم شرعی در تدوین و تصویب مقرراتی برای سامان دهی مقابله با رفتارهای نابهنجار آنها قرار گیرد و ضمن رعایت اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها، نمایانگر عکس العمل رسمی حاکمیت در مقابل رفتارهای مذکور، به عنوان بخشی از سیاست جنایی حکومت دینی باشد.

در شرایطی که تعیین راهبردها و سیاست کلی نظام حکومت اسلام، بر عهده رهبران دینی قرار می‌گیرد، نقش ایشان از جهت تجویز یا منع تنبیه بدنی کودکان، در آراء فقهی و به اصطلاح در فتاوی ایشان بروز مشخصی دارد؛ چه اینکه اگر از نظر رهبران دینی تنبیه کودکان منع شود، حکم شرعی آن حرمت خواهد بود. نتیجه این حرمت، پرهیز و همچنین منع والدین، اولیاء و سرپرستان و نیز اجزاء حکومت، از دست یازیدن به تنبیه بدنی اطفال می‌باشد و به علاوه تصویب قوانین خلاف آنها با مانع مغایرت با شرع روبرو می‌شود. در اینجاست که می‌توان نقش مهم رهبران دینی را در مشروعیت (در حکم) و اجازه اجرای تنبیه اطفال متخلف (در عمل) ملاحظه کرد. آنچه ظاهر امر نشان می‌دهد، در نظر فقهاء، اعمال برخی تنبیهات، با رعایت حدود متعارف و با هدف اصلاح و تربیت، مشروع است و در عمل نیز مصادیقی از آن نقل شده است. در ادامه خواهیم دید که چنین احکامی تحت تأثیر آموزه‌های مذکور به قوانین مدون هم راه یافته است.

فصل دوم - نقش رهبران دینی در سیاست جنایی

فرض نوشتار حاضر بر این است که در یک جامعه مذهبی، حاکمیت نیز در اختیار رهبران دینی قرار گرفته و نظام حکومتی خاصی منطبق بر نظرات ایشان شکل گرفته است. طبقاً این حکومت دارای نظامی حقوقی است که وجه کیفری آن نسبت به رفتارهای ضد ارزش و خلاف هنجارهای دینی، اجتماعی و اخلاقی اطفال بی تفاوت نیست. در نظام حکومت جمهوری اسلامی ایران، نقش عالمان دینی و مشخصاً رهبر آن، در شکل‌گیری سیاست جنایی، به عنوان بخشی از سیاست اجتماعی حکومت، تحت نظم و قاعده درآمده و مقرراتی بر مبنای آن تدوین و یا امضاء شده است (انجم شعاع، ۱۳۸۴، ص ۶). در این فصل با نگاهی به مقررات مذکور، نقش رهبر و

ديگر عالمان دينى در تبين مواضع سياست جنايى و حقوق كيفرى ايران نسبت به اطفال بزهكار و تنبيهات آنها مورد توجه قرار مى گيرد.

۱- سياست جنايى و بزهكارى اطفال

اصل ۱۱۰ قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران، يكي از وظائف و اختيارات رهبر را «تعيين سياست‌هاى كلى نظام جمهورى اسلامى ايران، پس از مشورت با مجمع تشخيص مصلحت نظام» تعريف كرده است. در مورد سياست‌هاى كلى نظام و حدود و ثغور آن، مى توان با قرآينى ملهم از مقدمه قانون اساسى، ديده گاهى كلى به دست آورد. همچنين با بهره گيرى از اصول اين قانون مى توان فرض‌هاى مختلفى را بيان داشت. گرچه در اصول قانون اساسى نيمى توان عبارات صريحي درباره سياست جنايى مشاهده كرد، اما «شيوه حكومت در اسلام» كه در مقدمه قانون اساسى به آن پرداخته شده، نمايانگر توجه به سلامت جامعه و ضرورت پاى بندي به ارزش‌هاى الهى و اخلاقى است كه نقش سياست جنايى با توجه به مفهوم موسع و فراگير آن در حفظ و صيانت از اين ارزشها انكارناپذير است. تربيت انسان‌هاى كه به اين ارزشها پاى بند باشند، لازمه داشتن جامعه‌اى است كه با برخوردارى از ارزشهاى انساني، الهى و اخلاقى به سوى اهداف تعيين شده در مقدمه قانون اساسى حركت كند. در اين موقع، نقش تربيت اطفال و ايجاد نگرش قانون‌مندی و رعايت ارزشها نزد ايشان، اهميت خود را نشان مى دهد. بي ترديد، در اين حكومت مذهبى، نقشى كه تعيين سياست‌هاى كلى نظام، از جمله سياست جنايى، در تربيت نسل‌هاى آينده ايفا مى كند، تحت تاثير اندیشه‌هاى رهبرى جمهورى اسلامى و ديگر رهبران دينى قرار مى گيرد.

هرچند در سياست‌هاى كلى نظام كه تا كنون از سوى رهبر جمهورى اسلامى ايران تبين شده، صريحا به سياست جنايى نظام جمهورى اسلامى ايران در قبال اطفال پرداخته نشده، اما به طور كلى مى توان هدايت جامعه به سوى ارزشهاى انساني و الهى را شامل تربيت اطفال و مقابله با پيدايش و رشد رفتارهاى نابهنجار آنها نيز دانست. قطعاً علاوه بر آموزش و تربيت، تنبيه كودكانى كه رفتارهاى مغاير ارزشها از آنها سر مى زند، بايد به عنوان بخشى از سياست جنايى نظام منظور شود؛ امرى كه مورد مخالفت رهبرى نظام قرار نگرفته و بلكه قوانين متعددى از سوى فقهاى منصوب ايشان در شوراى نگهبان، با موضوع تنبيه اطفال بزهكار، موافق شرع دانسته شده است. در ادامه، برخى از اين مقررات مورد بررسى قرار مى گيرند.

۲- سیاست جنایی تقنینی

دیدیم که سیاست جنایی در یک جامعه مذهبی، متأثر از دیدگاه‌های عالمان دینی است. تأثیرپذیری این سیاست از آموزه‌های دینی، در مرحله تقنین، بیش از سایر مراحل ملموس و محسوس است. در نظام جمهوری اسلامی ایران، طبق اصل چهارم قانون اساسی، «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها، باید بر اساس موازین اسلامی باشد...». تردیدی نیست که قوانین ناظر بر سیاست جنایی مربوط به کودکان نابهنجار نیز باید از این اصل تبعیت نماید؛ لکن همه قوانین، وضعیت یکسانی ندارند. برخی در زمان قبل از حاکمیت این اصل تصویب شده و بعضی دیگر مطابق با قانون اساسی حاضر، فرآیند تصویب را پشت سر گذاشته‌اند.

۱-۲- قوانین قبل از انقلاب اسلامی

قوانین زیادی در جمهوری اسلامی ایران لازم‌الاجراست که در زمان تصویب آنها، حاکمیت اسلامی در کشور وجود نداشته و توسط نظامی که فی‌الجمله مقید به رعایت موازین شرعی نبود، بیشتر از منظر لایسیسته (جدایی دین از سیاست) و یا حداقل، عدم ضرورت رعایت مقررات شرعی تدوین شده‌اند. در این وضع، اصل چهارم قانون اساسی به گونه‌ای لزوم انطباق همه قوانین با موازین شرعی را مقرر داشته که انحصار وظیفه شورای نگهبان در تشخیص شرعی بودن قوانین، به مصوبات مجلس شورای اسلامی از آن استنباط نمی‌شود؛ هرچند به نظر نگارنده، فرآیند نسخ قوانین مخالف شرع مصوب قبل از انقلاب اسلامی، باید پس از اظهار نظر شورای نگهبان، از طریق قوه مقننه صورت گیرد؛ اما کلیت قضیه حاکی است که اینگونه قوانین، در صورت تعارض با سیاست جنایی ملهم از نظرات عالمان دین و بخصوص رهبری جمهوری اسلامی ایران، باید از درجه اعتبار ساقط شوند و البته تا قبل از طی این فرآیند قدرت قانونی خود را حفظ می‌کنند.

از جمله قوانینی که درباره برخورد با اطفال ناسازگار با ارزش‌های جامعه تصویب شده و تنبیه بدنی آنها را از طریق اعمال اقدامات تأمینی و تربیتی ممکن دانسته، قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار مصوب سال ۱۳۳۸ است. این قانون علاوه بر موارد شکلی، امور ماهوی ناظر بر تربیت و خصوصاً تأدیب این کودکان را هم در بردارد. همچنین قانون اقدامات تأمینی مصوب سال ۱۳۳۹، نگاهداری اطفال در کانون اصلاح و تربیت را یکی از راه‌های تأدیب و تنبیه کودکان بزهکار دانسته است. علاوه بر مواد مذکور که از سوی مقامات رسمی و دولتی قابل اجرا بوده و

مى‌توانند به تنبيه بدنى كودكان منتهى شوند، ماده ۱۱۷۹ قانون مدنى مصوب ۱۳۱۴ نيز صريحاً حق تنبيه طفل را براى ابوين او به رسميت شناخته است؛ لکن اعمال اين حق فقط در حدود تاديب، مجاز اعلام شده و ظاهراً قانون‌گذار حدود تاديب را به عرف واگذار کرده است. اين تنبيه مى‌تواند به اشكال مختلف، شامل نصيحت، سرزنش، بازداشت و کتک زدن باشد که فرد اخير، مشمول عنوان تنبيه بدنى است. به هر حال اين تنبيه به اعتبار محيط اجتماعى، متفاوت است و بايد به گونه‌اى باشد که قابليت بازداشتن طفل از تکرار عمل ناپسند را داشته باشد (امامى، ۱۳۶۶، ص ۱۲).

قانون مجازات عمومى مصوب سال ۱۳۵۲ نيز با تغييراتى، اعمال برخى اقدامات تربيتى و تاديبى عليه اطفال را مجاز دانسته و در بند ۱ ماده ۴۲، اقدامات والدين و اولياء قانونى و سرپرستان صغار و محجورين را که به منظور تاديب يا حفاظت آنها انجام مى‌شود، به شرط رعايت حدود متعارف، از زمره جرايم استثناء کرده بود. در واقع، قانون کيفرى نيز حق مصرح در ماده ۱۱۷۹ قانون مدنى را به رسميت شناخته بود.

با وجود فعاليت‌هاى که شوراي نگهبان در بررسى و اظهارنظر نسبت به قوانين مصوب قبل از انقلاب اسلامى داشته، هيچ گاه اين مقررات را مخالف و مغاير شرع اعلام نکرد. لذا مى‌توان گفت که سياست جنايى ملهم از عقايد عالمان دينى و رهبرى جمهورى اسلامى ايران، مؤيد اجراى اين قوانين بوده و بر اعمال تنبيهات عليه اطفال بزهکار مهر صحت و تأييد گذاشته است.

۲-۲- قوانين بعد از انقلاب اسلامى

علاوه بر اصل چهارم قانون اساسى که ذکر آن و فراگيرى اش نسبت به تمام مقررات گذشت، اصل نود و يکم اين قانون، مشخصاً ضرورت انطباق مصوبات مجلس شوراي اسلامى و انطباق آنها با موازين شرعى را بيان کرده و مرجع تشخيص آن را شوراي نگهبان معرفى نموده است. نقش آموزه‌هاى دينى و نظرات عالمان مذهبي در اين موضوع از دو جهت قابل توجه است. نخست اينکه فقهاى شوراي نگهبان، خود از عالمانى هستند که آگاه به احکام شرع مقدس اسلام بوده و به عنوان متخصص علوم دينى، قادر به تشخيص شرعى بودن يا نبودن مصوبات مجلس شوراي اسلامى و انطباق آنها با موازين شرعى هستند. وجه ديگر اين نقش، چنين است که انتخاب فقهاى شوراي نگهبان بر عهده مقام رهبرى است که خود از علمائى طراز اول و بلکه سرآمد فقهاى عصر مى‌باشد و قطعاً در انتخاب فقهاى شوراي نگهبان، افرادى را مد نظر خواهد داشت که قدرت تشخيص لازم در مطابقت سياست اجتماعى نظام جمهورى اسلامى ايران و از جمله سياست جنايى آن، با آموزه‌هاى

دینی را داشته و چه بسا توافق بیشتری بین نظرات و دیدگاه‌های آنها با نظرات مقام رهبری وجود داشته باشد. از این طریق نیز نقش رهبر دینی جمهوری اسلامی در انطباق مقررات مدون با موازین شرعی تضمین خواهد شد.

قوانین پس از انقلاب اسلامی که گاه احکامی دربارهٔ مسئولیت کیفری اطفال و ضرورت تنبیه آنها بیان داشته‌اند، از این فرآیند به سلامت عبور کرده و با نظرات عالمان دینی سازگار هستند. از جمله این مقررات موارد زیر قابل بررسی است.

الف- قانون راجع به مجازات اسلامی

ماده ۲۶ قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۶۱، پس از بیان برائت اطفال از مسئولیت کیفری، در تبصره ۳، به صورت ضمنی اجازهٔ تنبیه بدنی اطفال خطاکار را صادر کرده است. این مادهٔ قانونی پس از اینکه تربیت اطفال را بر عهدهٔ سرپرستان آنها و یا کانون اصلاح و تربیت گذاشته، ظاهراً تنبیه بدنی را یکی از شیوه‌های تربیت اطفال بزهکار دانسته است؛ لکن حدود آن را به گونه‌ای ترسیم کرده که دیه‌ای به آن تعلق نگیرد. بیان این محدودیت و به کار بردن واژهٔ دیه که بر مابازاء صدمات بدنی اطلاق می‌شود، حکایت از این دارد که قانونگذار، تنبیه و تأدیب این کودکان را شامل تنبیه بدنی هم دانسته است. در صورتی که واژهٔ دیه در این تبصره، اعم از دیهٔ مقدر و غیرمقدر (ارش) باشد، مراجعهٔ به قانون دیات مصوب سال ۱۳۶۲ و بررسی موارد تعلق دیه، نشان می‌دهد که تنبیه بدنی اطفال باید به گونه‌ای باشد که حتی موجب تغییر رنگ پوست یا تورم هم نشود؛ چه رسد به اینکه صدمات یا جراحاتی بر طفل وارد نماید.

قانون راجع به مجازات اسلامی، همانند قانون مجازات عمومی (۱۳۵۲) در بند ۱ مادهٔ ۳۲، اقدامات والدین و اولیاء قانونی و سرپرستان صغار و محجورین را به شرط رعایت حدود متعارف، فاقد وصف کیفری دانسته است. به نظر نگارنده، این موضع‌گیری قانون‌گذار هم دلیل دیگری است بر اینکه افراد مذکور را مجاز به تنبیه بدنی اطفال خطاکار می‌دانسته و برای اینکه اعمال این حق، با شبههٔ مجرمیت مواجه نشود، اقدامات آنها را از جرم‌انگاری استثناء کرده است. البته در اینجا نیز متعارف بودن تأدیب و تنبیه شرط شده که با توجه به ملاک تبصرهٔ ۳ پیش‌گفته، ظاهراً این حد متعارف، همان عدم تعلق دیه است.

همهٔ این مقررات که به عقیدهٔ نگارنده، مجوز تنبیه بدنی کودکان بزهکار محسوب می‌شوند،

از نظر عدم مغايرت با موازين شرعى مورد تائيد شوراي نكهبان قرار گرفته و به عبارت ديگر انطباق آنها با سياست جنايى برگرفته از نظرات عالمان دين، تائيد شده است. بنا بر اين نظرات اين فقهاء، سياست جنايى جمهورى اسلامى ايران را در برابر اطفال بزهكار، از طريق تجويز تنبيه بدنى آنها، البته در کنار همه اقدامات ديگرى كه در جاي خود اعمال ميشوند، ترسيم کرده است.

ب- قانون مجازات اسلامى

قانون مجازات اسلامى مصوب سال ۱۳۷۱ در ماده ۴۹ مقرر مى‌دارد كه «اطفال در صورت ارتكاب جرم، مبرى از مسئوليت كيفرى هستند و تربيت آنان با نظر دادگاه به عهده سرپرست اطفال و عندالاقضاء كانون اصلاح و تربيت اطفال مى‌باشد». تبصره ۲ اين ماده مى‌گويد: «هرگاه براى تربيت اطفال بزهكار، تنبيه بدنى آنان ضرورت پيدا كند، تنبيه بايستى به ميزان و مصلحت باشد».

اين قانون نيز همانند اسلاف خود، تربيت اطفال بزهكار را بر عهده سرپرست آنها يا كانون اصلاح و تربيت دانسته است. گرچه اين قانون در مقايسه با مقررات سابق تغييراتى دارد، لکن آنچه از منظر اين نوشتار داراى اهميت است جواز تنبيه بدنى كودكان خطاكار به منظور تربيت آنهاست. اين قانون به جاي شرط عدم تعلق ديه، به ميزان و مصلحت بودن را شرط اين جواز معرفى کرده است. ممكن است اين تغيير عبارت در مواردى با بهانه قرار گرفتن برخى از مصلحت‌ها، باعث مجاز دانستن ايراد صدمه و آسيب بدنى به طفل بزهكار شود.

قانون مجازات اسلامى نيز همانند قوانين پيش گفته، در بند ۱ ماده ۵۹، اقدامات والدين و اولياء و سرپرستان صغار را كه به منظور تاديب يا حفاظت آنها انجام مى‌شود، فاقد وصف كيفرى دانسته است كه اين امر نيز بر تجويز تنبيه بدنى اطفال دلالت دارد. زيرا اقداماتى كه اصولاً جرم شناخته نمى‌شوند، مانند نصيحت، سرزنش و يا آموزش طفل خطاكار، نيازى به اين استثناء ندارند. در نتيجه، بايد منظور قانون‌گذار از اين استثناء، اعمالى باشد كه اگر در مقام تنبيه و تاديب نبود، جرم محسوب مى‌گرديد. به هر حال اين قانون نيز مورد ايراد مغايرت با شرع قرار نگرفته و به عبارت ديگر، عالمان دينى مسئول تطبيق قوانين مصوب مجلس شوراي اسلامى با موازين شرعى، نقش خود را در تنبيه بدنى كودكان بزهكار، به عنوان تجويز كننده و مؤيد ايفا کرده‌اند.

در همين رابطه، توجه به موضع گيرى قانون حمايت از كودكان و نوجوانان مصوب سال

۱۳۸۱ نیز به تقویت استنباط مذکور کمک می‌کند. این قانون هرچند در مقام حمایت از اطفال و پیشگیری و مقابله با آزار و اذیت آنهاست، لکن در ماده ۷، صریحاً اقدامات تربیتی مشمول ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی و نیز ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی را از شمول مقررات خود خارج نموده است. این موضع قانونگذار چنین قابل توجیه است که اقدامات تأدیبی و تربیتی مذکور در ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی و از جمله تنبیه کودکان را از شمول عنوان آزار و اذیت کودک و نوجوان که موضوع جرم‌انگاری این قانون است، اگر نگوئیم تخصصاً، لاقلاً تخصیصاً خارج دانسته و بر مجاز بودن آن صحه گذاشته است.

نهایتاً می‌توان گفت، آنچه در استنباط از این قوانین اهمیت دارد، جواز اقدامات تأدیبی و تربیتی نسبت به اطفال، حتی تا مرحله تنبیه است، مشروط به اینکه از حد متعارف خارج نشود. با عنایت به اینکه قانون مجازات اسلامی در مقام بیان جرایم و مجازات‌ها و مقررات ناظر بر آنهاست، جرم ندانستن این اقدامات، به عنوان استثنایی بر جرم بودن تنبیه بدنی افراد است. از منظر این نوشتار، سیاست جنایی تقنینی، تحت تأثیر نظرات فقهای شورای نگهبان، نمایانگر نقش آموزه‌های دینی، در توجیه تنبیه بدنی کودکان بزهکار و نظام‌مند کردن آن است. به عبارت دیگر، این نظرات فقهی، در اینجا صورت قانونی به خود گرفته و تأثیر آنها بر سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران در مقابله با بزهکاری اطفال، از طریق تنبیه بدنی آنها (در کنار سایر اقدامات) آشکار شده است. در آینده خواهیم دید که این موضوع، یعنی مقابله و پیشگیری از رفتارهای اطفال بزهکار، تفاوتی اساسی با بحث تنبیه کودکان (خصوصاً تنبیه بدنی آنها) دارد.

۳-۲- مقررات بین‌المللی

مهم‌ترین سند بین‌المللی که در مطالعه جنبه حقوقی و سیاست جنایی تنبیه بدنی کودکان قابل استفاده است، کنوانسیون حقوق کودک است. در این پیمان‌نامه، جلوگیری از هرگونه خشونت جسمی و روحی، شکنجه، رفتار غیرانسانی و توهین‌آمیز با کودکان، از جمله تعهدات دولتهای عضو شمرده شده است. از جمله بند ۱ ماده ۱۹ درباره یکی از تعهدات دولتهای عضو چنین می‌گوید: «اقدام‌های قانونی، اجرایی، اجتماعی و آموزشی را جهت حمایت از کودک در برابر همه شکل‌های خشونت جسمی و روحی، آسیب‌رسانی و سوء استفاده به عمل آورند». در قسمتی دیگر از این کنوانسیون (ماده ۳۷)، آمده است: «حکومت تضمین می‌کنند که: الف) هیچ کودکی مورد شکنجه قرار نگیرد و رفتار غیرانسانی و توهین‌آمیز با او نشود. . .»

مجلس شورى اسلامى در سال ۱۳۷۲ الحاق جمهورى اسلامى ايران به اين كنوانسيون را تصويب كرد كه نهايتاً پس از تبادل لايحه مربوط بين مجلس و شورى نگهبان، با حق شرط، مورد تصويب نهايى مجلس و موافقت شورى نگهبان قرار گرفت. حق شرط مندرج در سند الحاق ايران به كنوانسيون، ناظر بر فرضى است كه مقررات آن با موازين شرعى سازگار نباشد؛ در اين صورت، آن بخش از مقررات پيمان نامه كه مغاير شرع تشخيص داده شود، از سوى ايران لازم الرعايه نخواهد بود. معناى ديگرى كه از اين حق شرط استنباط شده اين است كه «ايران با پيوستن به اين كنوانسيون در صدد بر نمى آيد كه قوانين خود را با كنوانسيون وفق دهد و آنها را اصلاح كند و در آينده نيز قوانينى را كه مناسب بدانند وضع و اجرا مى كند (حسينى، سيدجعفر، ۲۰۱۱).

با اين وصف، عليرغم خلاء و ابهامى كه برخى از صاحب نظران نسبت به حق شرط ايران بيان کرده‌اند (زهروى، ۲۰۱۱)، اگر نوعى آشتى بين تجويز تنبيه كودكان در مقررات شرعى و قوانين موافق شرع، با ممنوعيت‌هاى ياد شده در پيمان نامه برقرار نشود، آن بخش از مقررات كنوانسيون كه رفتارهاى تنبيهى خشونت بار و اهانت آميز با كودكان را منع کرده، از الحاق و پذيرش جمهورى اسلامى ايران مستثنى خواهد بود. لذا براى ايجاد يك تفاهم و پذيرش حداكثري اين مقررات بين المللى و در عين حال، پاى بندى به موازين شرعى، بايد بر مفاهيم مشترك و قدر متيقن آنها تأكيد كرد. بدين ترتيب براى تعيين اينكه چه مواردى از پيمان نامه حقوق كودك ممكن است مشمول اين استثناء بشود، لازم است مصاديق مشترك و متفاوت بين مقررات شرعى و قانونى و پيمان نامه را درباره رفتار با كودك مورد بررسى قرار دهيم.

عباراتى از مواد ۱۹ و ۳۷ كنوانسيون كه به بحث تنبيه بدنى هم مربوط مى شود، عبارتند از خشونت جسمى و روحى، آسيب رسانى، شكنج و رفتار غيرانسانى و توهين آميز. از سوى ديگر ديديم كه برخى از فقها، اعمال ضمانت اجرايى را درباره كودكان خطاكار مجاز دانسته‌اند. اين گونه تجويز، اساساً شامل مواردى است كه كودك مرتكب رفتارهاى بشود كه قطع نظر از وضع سنى و طفوليت مرتكب، در مقررات شرعى داراى عنوان خاص جزايى است. در اين موارد، اگر طفل مميز باشد، به نحوى كه قبلاً بيان شد، تعزير وى را مجاز دانسته‌اند. با توجه به مفهوم اصطلاحى تعزير كه به نوع خاصى از مجازاتها منصرف است، مى توان پي برد كه اين دسته از فقهاء عظام، براى طفل مميز، نوعى مسئوليت تخفيف يافته قايل شده‌اند و به جاى اجراى مجازات‌هاى شديد حد سرقت و لواط و امثال آن، مرتكب را مستوجب مجازات خفيف ترى به نام تعزير

دانسته‌اند. در این جا، هرچند یکی از اهداف تعزیر طفل ممیز می‌تواند تربیت او باشد، اما وجه کیفری این ضمانت اجرا آن را از حدود بحث ما، یعنی تنبیه بدنی کودکان خارج می‌کند و باید آن را در حدود تعاریف و مفاهیم جرم‌شناسی و حقوق کیفری ناظر بر بزهکاری اطفال، مورد بحث و ارزیابی قرارداد.

البته در اینجا، اجازه تعزیر، به طفل ممیز منحصر شده و هیچ گونه مجازاتی برای طفل غیرممیز قایل نشده‌اند. به این ترتیب، تعزیر طفل ممیز، ماهیتاً واجد وصف کیفری و مجازات دانسته شده (اردبیلی، همان، ص ۱۱۳) و از حوزه تعهدات مندرج در کنوانسیون که به سیاق عبارات، از چنین ضمانت‌اجراهایی منصرف است، خارج می‌گردد. نتیجه اینکه تعزیر طفل خطاکار به حکم حاکم شرعی که در نظرات برخی از فقهاء و در موارد خاص آمده، از الزامات پیشنهاد شده در کنوانسیون تخصصاً خارج است و مغایرتی بین آنها متصور نیست.

مقررات ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی نیز که مطابق با مقررات شرعی تصویب شده، اطفال را به طور کلی فاقد مسئولیت کیفری دانسته است؛ لکن تبصره ۲ این ماده، تنبیه بدنی اطفال بزهکار را در صورت ضرورت، مجاز دانسته و آن را با دو معیار میزان و مصلحت محدود کرده است. با توجه به اینکه احکام مزبور در مقررات کیفری جای گرفته و از سوی دیگر به اطفال بزهکار تصریح شده و به آنها اختصاص یافته، می‌توان گفت که حکم تبصره ۲ یاد شده، در مقام بیان نظر پیش‌گفته فقهاء انشاء شده و با قبول مسئولیت تخفیف یافته، تنبیه بدنی طفل بزهکار را در مقام اجرای مجازات، و گونه‌ای از تعزیر دانسته است. در این صورت، تجویز تنبیه بدنی کودک مرتکب جرم، از فضای مقررات کنوانسیون حقوق کودک خارج است و باید در چهارچوب نظریه‌های جرم‌شناسی و مقررات حقوق کیفری ناظر بر بزهکاری اطفال مورد قضاوت قرار گیرد. در اینجا نیز نتیجه پیش‌گفته، یعنی عدم مغایرت این قسمت از مقررات قانون مجازات اسلامی با پیمان‌نامه حقوق کودک که در مقام تعیین تکلیف مسئولیت کیفری و مجازات اطفال نیست، به دست می‌آید.

موضوع دیگری که در قوانین مصوب با الهام از منابع فقهی مورد توجه قرار گرفته، اقدامات والدین، اولیاء قانونی و سرپرستان صغار است که به منظور تأدیب یا حفاظت آنها انجام می‌شود. بر خلاف مصادیق قبل که قانونگذار ایران در مورد ضمانت اجرای بزهکاری اطفال بیان حکم کرده بود، اقدامات موضوع بند ۱ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی، در مورد اطفال بزهکار انشاء نشده

است. ماده ۱۱۷۹ قانون مدنى نيز به همين گونه از عنوان خاص بزهكارى اطفال و چگونگى رفتار با كودكان بزهكار و بحث مسئوليت نسبي يا تخفيف يافته آنها منصرف است.

ديديم كه تبصره ۲ ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامى، صريحاً از تنبيه بدنى اطفال بزهكار سخن گفته است؛ اين در حالى است كه ماده ۱۱۷۹ قانون مدنى كه والدين را مجاز به تنبيه كودكان دانسته، نه از كودكان بزهكار نام برده و نه تنبيه را به تنبيه بدنى انصراف داده است. به همين گونه، در بند ۱ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامى، اقدامات والدين و اولياء قانونى و سرپرستان صغار را به شرط رعايت حد متعارف تاذيب و محافظت، از زمره جرايم خارج کرده است. در اين قسمت از قانون هم هيچ تجويز خاصى نسبت به تنبيه بدنى ديده نمى‌شود و چه بسا ايراد ضرب و ساير رفتارهاى موهن و خشونت آميز، به علت خارج بودن از حد متعارف و مصلحت مشمول اين تجويز نباشد. بنا بر اين نمى‌توان گفت كه ماده ۱۱۷۹ قانون مدنى و بند ۱ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامى قطعاً در مقام تجويز تنبيه بدنى كودكان بوده‌اند؛ خصوصاً وقتى كه اصل بر منع تعرض به حيثيت جسمى و معنوى افراد انساني است، استثنائاتى مانند مواد قانونى مذكور را بايد به حد اقل ممكن و قدر متيقن محدود كرد. در اين صورت، تنبيه بدنى از حدود تجويز قانون خارج خواهد شد و ممكن است مانند تعدى به حيثيت جسمى و معنوى ساير اشخاص با ضمانت اجراى كيفرى پاسخ داده شود.

مسئوليت مرتكب ندارد. آنچه از مقررات قانونى استنباط مى‌شود اين است كه اقدامات تنبيهى، در صورتى كه از حد متعارف خارج نباشد مجاز است (ماده ۱۱۷۹ قانون مدنى) و چنين تنبيهاتى جرم محسوب نمى‌شوند (بند ۱ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامى و ماده ۷ قانون حمايت از كودكان و نوجوانان). در عين حال اگر چه ممكن است رفتارى كه با كودك شده با عنوان مجرمانه خاصى در قانون كيفرى منطبق نباشد، اما مى‌تواند با ضمانت اجراى ديگرى مواجه شود. طبق ماده ۱۱۷۳ قانون مدنى (اصلاحى سال ۱۳۷۶)، در مواردى دادگاه مى‌تواند در باره حضانت طفل هر تصميمى را كه مقتضى مى‌داند اتخاذ نمايد؛ چه بسا اين تصميم، تعيين ناظر، منع مرتكب از مداخله در امور طفل و يا حتى سلب حق حضانت و عزل از ولايت باشد. در اين صورت تعهد دولت عضو مبنى بر حمايت از طفل در قبال رفتارهاى اهانت‌آميز و آزاررسان تأمين خواهد شد و ضرورتى ندارد كه اين حمايت الزاماً در قالب حقوق كيفرى محقق شود.

بدین ترتیب، با استناد به شرط رعایت حد متعارف تاذيب و حفاظت که در قوانين پيش گفته

بیان شده، می‌توان گفت قانونگذار ایران تحت تأثیر آموزه‌های فقهی و تفسیر صحیح آنها، رفتار خشونت‌بار و موهن را برای تنبیه کودکان نپذیرفته است؛ زیرا رفتارهای خشن و اهانت‌بار که به وضع جسمی و موقعیت روانی طفل مضر باشد، از حد متعارف تأدیب و محافظت خارج است و مشمول تجویز قانونگذار نیست. به علاوه همان‌طور که گفته شد، اصولاً موارد جواز و جرم نبودن، از تنبیه بدنی کودک منصرف است و آنچه در تبصره ۲ ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی مجاز معرفی شده، در واقع مجازات طفل بزهکار بر اساس مسئولیت نسبی (اردبیلی، همان، ص ۱۱۲) او، در نگاه حقوقی و جرم‌شناختی به بزهکاری اطفال است که نتیجه مورد انتظار از آن، می‌تواند تربیت طفل هم باشد و ارتباطی با تنبیه اطفال ناکرده‌بزه از سوی والدین و اولیاء قانونی و سرپرستان آنها ندارد.

بنا بر این اگر حد متعارف تأدیب و حفاظت اطفال که در شرع و مقررات شرعی مدوّن شرط گردیده رعایت شود، مورد از مصادیق ممنوعه مندرج در مواد ۱۹ و ۳۷ کنوانسیون حقوق کودک خارج خواهد بود. در نتیجه، صرف‌نظر از ابهامی که در این مورد و موارد مشابه، از جهت مفهوم و مصادیق عنوان «مخالف شرع» وجود دارد، شرط مذکور که به طور کلی و خارج از حدود ایراد شورای نگهبان به لایحه الحاق جمهوری اسلامی ایران به این سند مهم بین‌المللی اضافه شد، تأثیری از حیث رفع مغایرت احتمالی بین مقررات کنوانسیون حقوق کودک با احکام شرعی و مقررات مدوّن منطبق بر آنها، نداشته و حق شرط مزبور نیز چیزی از این جهت به موضوع اضافه نکرده است.

بدین ترتیب، نگارنده معتقد است که پذیرش و تصویب بی قید و شرط این سند مهم بین‌المللی، می‌توانست به خوبی انعطاف‌پذیری سیاست جنایی ملهم از نظرات رهبران دینی را، در قبال موضوعاتی که جامعه بین‌المللی امروز نسبت به آنها حساسیت دارد، گواهی دهد و نقش تفسیر واقع‌بینانه و منطبق بر فلسفه احکام را در استخراج احکام مورد نیاز امروز تبیین کند؛ تفسیرهای واقع‌بینانه‌ای از موازین شرعی و فلسفه جریان احکام شرع، که مشمول تعبیر عالمانه «تفقه لفظ‌گرا و معنی‌گریز» نباشد (حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۹، ص ۱۵۶).

پای‌بندی به موازین شرعی، اگر با نگاهی واقع‌بینانه و به دور از لفظ‌گرایی و تعصب‌های نابجا همراه شود، می‌تواند نقش مهمی در همراهی و هماهنگی نظام حقوقی و سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با مقررات بین‌المللی و انتظارات جامعه جهانی داشته و موجب

تقویت جبهه دفاع از ارزشها و ترویج آرمانهای متعالی دین مبین اسلام گردد و از این طریق به حمله‌های مبتنی بر ادعای تحجر و واپس‌گرایی که امروزه از داخل و خارج علیه احکام متعالی اسلام مطرح می‌شود پاسخ قاطعی بدهد.

نتیجه

مطالعه فرآیند تعیین و اعمال سیاست جنایی تقنینی جمهوری اسلامی ایران در قبال اطفال بزهکار و نیز راهبردهای اجتماعی آن برای تربیت و تأدیب اطفال در چارچوب خانواده، مدرسه و سایر محیط‌های اجتماعی، نشان می‌دهد که نظرات عالمان دینی به طور مستقیم و غیرمستقیم بر این موضوع مهم تأثیر گذاشته و علاوه بر تصویب و اجرای قوانین، پذیرش ولو مشروط مقررات بین‌المللی نیز از این تأثیر بی‌نصیب نبوده است. یقیناً نقش عالمان دینی از یک سو در تعزیر کودکان بزهکار، و از سوی دیگر در ممنوعیت تجاوز از حد متعارف تأدیب برای اولیاء و سرپرستان قانونی اطفال، و نیز جرم‌انگاری رفتارهای خارج از عرف آنها، در قالب قانون مدون، و به طور کلی، سیاست جنایی ملهم از موازین شرع، بروز آشکاری دارد. همان‌طور که این عامل مهم و تأثیرگذار، در حمایت حتی کیفری از جنبه‌های اخلاقی، فرهنگی، تحصیلی و شغلی کودکان ایفای نقش می‌نماید (انجم‌شعاع، ۱۳۷۳)، در حمایت از آنها در قبال رفتارهای تنبیهی غیرمتعارف نیز مؤثر بوده و چه بسا تجویز تنبیه بدنی کودک بزهکار نیز از مصادیق حمایت از اطفال در مقابل آسیب‌های اخلاقی و رفتاری قابل ارزیابی است. علاوه بر آن، ضمانت اجرای غیرکیفری بدرفتاری با کودکان، حتی تا مرحله برکناری از ولایت و سلب حق حضانت، در جهت حمایت‌های مورد نظر کنوانسیون حقوق کودک در سیاست جنایی نظام جمهوری اسلامی ایران جایگاه خود را یافته است و مغایرت قابل ملاحظه‌ای بین سیاست جنایی حاکم و تعهدات بین‌المللی ناشی از پذیرش کنوانسیون حقوق کودک دیده نمی‌شود.

منابع

- آهنگران، محمد رسول، *محدوده مجاز تنبیه بدنی کودکان از منظر روایات اهل بیت علیهم السلام*، بی تا.
<http://w3.hadith.net>
- اردبیلی، محمدعلی، *حقوق جزای عمومی*، جلد دوم، نشر میزان، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۳.
- امامی، سیدحسن، *حقوق مدنی*، جلد پنجم، کتابفروشی اسلامیة، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۶.
- انجم شعاع، محمد مهدی، *حمایت کیفری از صغار در قوانین ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۳.
- انجم شعاع، محمد مهدی، *نقش رهبر در سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران*، تحقیق درس سیاست جنایی مقطع دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، پردیس قم، ۱۳۸۴.
- بافکار، حسین، *نگاهی به حقوق کودک در اسلام و کنوانسیون جهانی*، ۱۳۸۷.
- <http://www.hawzah.net>
- پرادل، ژان، *اندیشه‌های کیفری*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۱.
- حسینی، سیدمحمد، *سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران*، انتشارات سمت، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳.
- حسینی، سیدمحمد، *مجازات بازدارنده، اشکالات نظری و مشکلات اجرایی*، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹.
- حسینی، سیدجعفر، *کنوانسیون حقوق کودک و حق شرط ایران*، ۲۰۱۱.
- <http://www.hoghooghddanan.ir>
- دلماش مارتی، می‌یری، *نظام‌های بزرگ سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، جلد اول، نشر میزان، ۱۳۸۱ تهران.
- زهروی، احمد، *حقوق کودک و خلایق قانونی آن*، ۲۰۱۱.
- <http://www.Tebyan.net>
- معرفت، محمدهادی، *بحثی در تعزیرات*، فصلنامه حقوقی و قضائی (حق) - مرکز مطالعات حقوق و قضائی دادگستری جمهوری اسلامی ایران - دفتر هشتم، ۱۳۶۵ و دفتر دهم، ۱۳۶۶.